



به نام خدای مستعنان

و به قول ابوذر: "یارب المستعنان"

کتاب چه نیازی به علی هست؟ اثر معلم شهید دکتر علی شریعتی

وبسایت معلم شهید دکتر علی شریعتی [Http://Shariati.Nimeharf.Com](http://Shariati.Nimeharf.Com)

تایپ توسط طه کامیار

تهیه توسط انی کاظمی

نشر الکترونیکی توسط وبسایت دکتر علی شریعتی





۲۲ سال مبارزه برای مکتب

۲۵ سال سکوت برای وحدت

۵ سال حکومت برای عدالت

۱۳۵۰ / ۸ / ۱۶

متأسفانه امشب چون شب بزرگ و عزیزی است و من در حالت مساعدی نیستم که بتوانم در چنین شب و چنین جلسه‌ای از علی سخن بگویم، بنابراین سخنان خود را با طرح یک سؤال آغاز می‌کنم و آن این است که چه نیازی است به علی؟ چه نیازی است امروز به شناختن علی؟

البته فکر می‌کنم که این سؤال فقط از طرف شیعیان علی عنوان نشود، زیرا که برای شیعه‌ی علی - به خصوص شیعه‌ای که اکنون هست - این سؤال چندان مطرح نیست، چرا که علی امام است، رهبر است، پس باید او را شناخت و اصولاً به او محتاجیم.

فرض را بر این می‌گذارم که اساساً نسل جوان ما، روشن‌فکر ما و روح این عصر و زمان، این سؤال را مطرح می‌کند، یا پیش خودش و یا خطاب به کسانی که از علی دم می‌زنند، و من می‌خواهم به این سؤال جواب دهم. جواب نه به کسانی که از نظر شیخ معتقد به علی است و حتی نه به کسی که مسلمان است، بلکه به هر کس و در هر کجا، شیعه یا غیر شیعه، مسلمان یا غیر مسلمان، مؤمن یا غیر مؤمن، فقط به این شرط و آن این که سؤال کننده‌ی آن انسان‌پاشد که امروز برای انسانیت برای عدالت و برای آزادی در خودش احساس مسؤولیت می‌کند و به این اصولی که میان همه‌ی روشن‌فکران و احرار جهان مشترک است، معتقد است.

احرار، چه دین‌دار و چه غیر دین‌دار، همچنان که حسین به دشمنش می‌گوید که اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید،

به همه‌ی آزادگان هر آزاده، انسانی که ستایش‌گر ارزش‌های انسانی است، می‌خواهم امروز بگویم که چه نیازی به شناخت علی است. بالأخص اگر این





آزاده، انسان روشن‌فکری باشد که در جامعه‌ی اسلامی و در شرق زندگی می‌کند و معتقد بر مسلک و مکتبی است. می‌خواهم بگویم که اگر به یک مذهب خاص هم معتقد نباشی، باز به شناخت علی نیازمندی، که انسان امروز و بالأخص روشن‌فکر مسؤول در جامعه‌های اسلامی، به شناختن علی بیش از هر قرن دیگر نیازمند اس. درست به عکس آنچه روشن‌فکر می‌پندارد، که علی یک شخصیت بزرگ تاریخی است متعلق به گذشته، و امروز نیاز انسان، احساس انسان و هدف‌های انسان تغییر کرده و بنابراین طرح مجدد آن سیما، یک کار کهنه و بی‌ثمر است. می‌خواهم بگویم که هیچ‌گاه مانند امروز بشریت و به خصوص روشن‌فکر گرفتار در جامعه‌های اسلامی به شناختن انسانی به نام علی نیازمند نبوده است.

بارها گفته‌ام و باز تکرار می‌کنم که انسان امروز، به «شناخت» علی نیازمند است. نه به «محبت» و «عشق» به او. زیرا که «عشق و محبت» بدون «شناخت» نه تنها هیچ ارزشی ندارد، بل که سرگرم کننده و تخدیر کننده و معطل کننده نیز خواهد بود.

کسانی که مردم را به نام محبت علی و عشق به مولی، بدون شناختن مولی و فهم دقیق و درست سخن و راه و هدف او، مردم را معطل و سرگردان می‌کنند، نه تنها انسانیت و آزادی و عدالت را نابود می‌کنند، بل که خود این چهره‌های عزیز را نیز تباه می‌سازند و شخصیت خود علی را در زیر این تجلیل‌های بی‌ثمر مجهول نگه می‌دارند و باعث می‌شوند کسانی که تا آخر عمر در محبت مولی وفادار می‌مانند، هرگز از سخن و راهنمایی‌های او بهره‌ای نگیرند و متوقف و منحط بمانند و آن‌هایی هم که کمی آگاه می‌شوند و با جهان امروز آشنا، اصولاً این گونه علی بی‌ثمر را و این محبت بی‌نتیجه را رها می‌کنند و به دنبال شخصیت‌های دیگر، الگوهای دیگر، رهبران دیگر می‌روند.

عشق و محبت علی بعد از شناختن او است که به عنوان عامل نجات انسانیت می‌تواند نقش خود را بازی کند. گرچه باز هم عده‌ای شایع خواهند کرد که فلانی گفته عشق به علی و محبت مولی بی‌نتیجه است و دنباله‌ی سخن مرا حذف می‌کنند. چنان که در کتابی نوشته بود: «اگر علی نمی‌بود و حکومت علی نمی‌بود، رژیم سیاسی و اجتماعی ابوبکر و عمر، در مقایسه با رژیم خسروها و قیصرها، به عنوان بهترین رژیم‌هایی که در طول تاریخ به وجود آمده، شناخته می‌شد. اما این که این رژیم‌ها محکوم است، به خاطر این است که رژیم آن‌ها را با رژیم علی، و خود آن‌ها را با خود علی مس‌سنجیم و بعد به حق محکوم می‌کنیم.» این چیزی بود که نوشته بودم. بعد شنیدم که در بعضی مجالس گفته‌اند فلانی گفته رژیم ابوبکر و عمر، از همه‌ی رژیم‌ها در دنیا به‌تر





است و بعد آن‌هایی که در آن مجلس بوده‌اند، گفته‌اند ای خدا لعنتش کند که همچو حرفی زده است.

نمی‌دانم چرا همیشه با عوام، که وارد به مسائل علمی نیستند، صحبت می‌کنند و آنها را که احساساتشان قوی است تحریک می‌کنند. این یک بحث علمی است. اگر من اشتباه می‌کنم، باید در یک مباحثه و نقد علمی تصحیح شود.

در کتاب «اسلام شناسی» بحثی را مطرح کرده‌ام و آن این که اساس جامعه‌شناسی در تاریخ و فلسفه‌ی تاریخ، مبتنی بر چند اصل است.

۱ - شخصیت و رهبر. ۲ - ناس، یعنی توده‌ی مردم. ۳ - سنت، یعنی قانون اجتماعی و قانون تاریخ. ۴ - تضاد، یعنی شرایطی اجتماعی که پیش می‌آید و خود زاینده‌ی قوانین علمی دیگری است؛ و این چهار، عوامل بزرگی هستند که تاریخ را حرکت می‌دهند و حرکات اجتماعی را تفسیر می‌کنند.

این یک بحث علمی است. ولو درست هم نباشد.

بعد شنیدم در مشهد خودمان، شخصی یک عده از آن آدم‌های نقل‌علی بیچاره را تحریک کرده که ای مردم، توی این کتاب، فلانی نوشته اساس همه‌ی تاریخ و جامعه و زندگی و دین، بر ناس است. آن‌ها هم چون نزدیک افغانستان هستند....

دکتر جورج جورداق، که بزرگ‌ترین انسانی است که علی را به بشریت امروز شناسانده است، در کتاب «الإمام علی، صورت العدالة الانسانية» می‌گوید: «ای روزگار، کاش می‌توانستی همه‌ی قدرتهایت را، و ای طبیعت، کاش می‌توانستی همه‌ی استعدادهایت را در خلق یک انسان بزرگ، نبوغ بزرگ و قهرمان بزرگ جمع می‌کردی و یک بار دیگر به جهان ما یک علی دیگر می‌دادی.»

نویسنده‌ی این کتاب، یک طبیب مسیحی است و این نشان می‌دهد که علی، تنها در چهارچوب یک فرقه ارزیابی نمی‌شود. بل که هر انسانی که به مفاهیم انسانی معتقد است، به علی معتقد است و هر عصری و هر نهضتی که به این ارزش‌ها معتقد است، و برای این هدف‌ها مبارزه می‌کند، به شناخت علی نیازمند است و مسلماً وقتی که او را شناخت، به او عشق می‌ورزد و این عشق، بزرگ‌ترین نیروی محرک و بزرگ‌ترین قدرت نجات‌دهنده‌ی انسان می‌شود.

به نظر من، شرح حال علی را می‌توان در سه دوره‌ی مشخص تقسیم بندی و بیان نمود. البته دوره‌ی کودکی مستثنی است. زیرا با وجودی که از نظر تکوین شخصیت بسیار مهم است، از نظر نقش اجتماعی انسان، اهمیتی ندارد.





سه دوره‌ی جدا از هم و سه فصل کاملاً مشخص، زندگی علی را می‌سازند. عنوان هر یک از این فصل‌ها نیز مشخص است.

دوره‌ی اول، از بعثت پیغمبر اسلام آغاز می‌شود. علی از آغاز بعثت، هم‌دست و هم‌گام پیغمبر بوده و تا لحظه‌ی مرگ پیغمبر، همدم و هم‌گام او مانده و پیغمبر در دامن علی جان داده است. در خانه‌ی پیغمبر زندگی می‌کرده که اولین پیام وحی رسیده و پذیرفته است. این دوره بیست و سه سال است. (سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه) در سیزده سال مکه، اسلام برای استقرار هدفش از نظر فکری و اعلام شعارهای مذهبی‌اش و ساختن فرد مبارزه کرده است.

این بحث هنوز هم مطرح است که در یک نهضت، آیا باید اول افراد را ساخت تا جامعه‌ی صالح داشته باشیم، و یا از همان اول جامعه‌ی صالح بسازیم تا افراد سالم داشته باشیم؟ اساساً این بحث به هر دو صورت غلط است. زیرا که با افراد غیر صالح چگونه می‌توان جامعه‌ی صالح بنا نمود؟ و از طرفی اگر بخواهیم همه‌ی افراد را صالح کنیم، جامعه‌ی فاسد هرگز امکان این کار را به ما نخواهد داد. زیرا قدرت‌های اجتماعی، آن‌جا ناپستاده‌اند تا ما مشغول ساختن فرد فرد انسان‌ها شویم.

اما از جهتی دیگر، هر دو فکر درست است. یعنی در مرحله‌ای خاص، یک مکتب، یک رهبر و یک پیام‌آور، بر اساس مکتبش افراد را می‌سازد. این افراد که بر اساس این مکتب ساخته و پرورده شده‌اند، یک گروه متعهد اجتماعی، فکری و انقلابی را تشکیل می‌دهند. در این مرحله دوره‌ی فردسازی تمام می‌شود. در مرحله‌ی بعد، این گروه فکری اجتماعی اعتقادی، می‌توانند جامعه را دگرگون سازند و نظام و هدف و حکومت تازه‌ای را بر اساس فکرشان در جامعه استقرار دهند و آنگاه است که جامعه، جامعه‌سازی خودش را آغاز می‌کند.

در اسلام، دو دوره‌ی سیزده ساله‌ی مکه و ده ساله‌ی مدینه، دو دوره‌ی کاملاً حساب شده است. تصادف این هجرت را پدید نیاورده است. سیزده سال اول، دوره‌ای است که اسلام، فرد فرد مسلمان، یعنی انسان درست‌اندیش و معتقد را می‌سازد و این اقلیت، که مهاجرین هستند، در مدینه مرحله‌ی دوم را آغاز می‌کنند و آن مرحله‌ی ساختن یک جامعه‌ی درست است. بنابراین در مکتب اسلام، مکه دوره‌ی فردسازی و مدینه دوره‌ی جامعه‌سازی است.

در تمام این سال‌ها و در هر دو دوره، از اولین لحظه‌ی بعثت تا لحظه‌ی مرگ پیامبر، علی هم‌دل و هم‌گام او، و در شدیدترین مهلکه‌ها پیش‌تاز همگان بوده است.

این دوره‌ی خاص زندگی علی، با مرگ پیغمبر پایان می‌پذیرد. این دوره عنوانی دارد و آن مکتب‌سازی است. یعنی استقرار مکتب در ذهن جامعه و





پرورش جامعه بر اساس مکتب، احیای مکتب و ایجاد ایمان در وحدان زمان، و تشکیل یک گروه اعتقادی، و در یک کلمه، مبارزه به خاطر یک هدف.

این فصل اول زندگی علی است. ۲۳ سال اول در زندگی علی، ۲۳ سال مبارزه به خاطر مکتب است.

بلافاصله بعد از مرگ پیغمبر، وضع و جبهه‌گیری تغییر پیدا می‌کند. رهبری عوض می‌شود. قدرت‌ها و نیروها و صف‌هایی که در داخل حزب، خاموش و پنهان نشسته بودند و در این عمومیت مبارزه به خاطر مکتب، خودشان را نشان نمی‌دادند، روی کار آمدند. جناح‌ها مشخص شد و قدرت‌های پنهانی داخلی این حزب نمودار شدند و بعد سکوت علی آغاز شد. سکوت به این معنی که نمی‌تواند فریاد بزند. زیرا ناگهان می‌بیند کسانی که بیست و سه سال در کنارش بودند، نه عکرمه و ابوجهل و ابوسفیان‌ها، بل که صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین یاران خود او و یاران پیغمبر، که در بیست و سه سال مبارزه به خاطر مکتب، هم‌گام او و پیغمبر بودند، اکنون در برابرش ایستاده‌اند. مبارزه‌ی با این‌ها به منزله‌ی نابود کردم شخصیت‌های بزرگی است که به هر حال در شرایط خاص آن روز حفظ قدرت و وحدت اسلامی در دست‌های آن‌ها و در شخصیت آن‌ها تبلور پیدا کرده بود.

جناح‌بندی‌ها و اختلافات خانوادگی و قدرت‌های داخلی در اسلام و در میان مسلمین، چنان بافت پیچیده‌ای درست کرده بود که این شخصیت‌ها که در برابر علی ایستاده‌اند، گره این بافت محسوب می‌شدند و اگر علی به روی آنان شمشیر بکشد، در برابر کسانی شمشیر کشیده که گرچه برای پای‌مال کردن حق او برخاسته‌اند، اما نابود کردن آن‌ها یا نابود کردن خودش، هر دو به این وحدت نیروی جوان اسلام و مرکزیت قدرت اسلام در مدینه آسیب می‌زند و نیرویی که به نام اسلام در مدینه به وجود آمده و بر سر همه‌ی قبایل منافق و قدرت‌های امپراتوری ستم‌کار و نظامی ایران و روم سایه‌ی خودش را گسترده، از داخل متلاشی خواهد شد. قدرت‌های بزرگ خارجی متوجه می‌شوند که نیروها و رهبران و شخصیت‌های اصلی این نهضت به جان هم افتاده‌اند و این بزرگ‌ترین عامل برای هجوم به این قدرت و مرکزیت خواهد بود.

وحدت اسلام در دست کسانی است که از این موقعیت برای حفظ مقام خودشان سوء استفاده کرده‌اند و بنابراین سکوت علی آغاز می‌شود.

بیست و پنج سال ساکت بودن؛ این بیست و پنج سال سکوت، متأسفانه سکوتی است که هم شیعیان درباره‌اش سکوت کرده‌اند و هم محققین اهل سنت. و این سکوت‌ها باعث شده که ارزش علی و بزرگ‌ترین تجلی علی و





شهامت علی و فداکاری علی و حق‌پرستی او در این سکوتش بر اذهان و افکار مردم روشن نباشد.

این است که امروز می‌بینیم حتی پیروانش در این باره که علی به جای پیغمبر در مکه خوابیده، این همه تکرار و تجلیل می‌کنند. در صورتی که درست است که این فداکاری بزرگی است، اما نه برای علی؛ و حتی درباره‌ی این که در بزرگ خیبر را از جا کنده و سپر قرار داده، به عنوان سمبل شهامت علی، این همه مبالغه می‌کنند و ارزش و نقش آن را به رخ افکار عمومی می‌کشند. اما از بزرگ‌ترین دوره و سخت‌ترین رسالت علی که سکوت او است، سخنی به میان نمی‌آورند و کاش به به میان نیاوردند، که هر گاه درباره‌اش صحبت می‌کنند، بدترین اتهامات را برای توجیه این سکوت به شخصیت و عظمت علی روا می‌دارند و آن این است که این سکوت از ترس است. چرا بیعت کرد؟ اگر نمی‌کرد می‌کشتنش! چرا شمشیر نکشید؟ می‌ترسید! به زور آوردنش و چون به زور آوردنش، به خلافت باطل رأی داد!

از سال آخر دهم و اول یازدهم که دوره‌ی مکتب تمام می‌شود و نفاق و اختلاف در داخل جامعه‌ی اسلامی بروز می‌کند، سکوت علی آغاز می‌شود و این سکوت تا سال سی و پنج، یعنی سال انقلاب مردم علیه عثمان و کشته شدن عثمان، ادامه دارد. بیست و پنج سال سکوت برای وحدت.

در سال سی و پنج، انقلابیون به گرد علی جمع می‌شوند و به خاطر عدالت، یعنی همان چیزی که در عثمان نیافتند و علیه او قیام کردند، علی را به حکومت انتخاب می‌کنند.

دوران حکومت علی پنج سال است. عنوان این دوره از زندگی علی، مکتب نیست. زیرا همه‌ی آن جناح‌های منافق و مؤمن به شعارهای اسلامی و اصول اعتقادی و پایه‌های اساسی این مکتب، معتقدند. همه به توحید و نبوت و معاد معتقدند. به قرآن و به رسالت شخص پیغمبر معتقدند. پس این دوره، دوره‌ی استقرار مبارزه برای مکتب نیست. از طرفی عنوان این دوره، دوره‌ی سکوت برای وحدت هم نیست. زیرا که علی اکنون روی کار است. زمامدار شده است. اقلیت است که باید در برابر هم‌رزم منافق و مصلحت‌پرست خودش سکوت کند و تحمل کند تا به نفع دشمن مشترک تمام نشود. اما اکنون علی به حکومت رسیده و دیگر بزرگ‌ترین رسالتش وحدت نیست. عدالت است.

بنابراین تمام شرح حال علی که خوش‌بختانه جزء جزء حوادثش را می‌دانید و بارها شنیده‌اید، به سه دوره تقسیم می‌شود:





دوره‌ی اول، بیست و سه سال با پیغمبر، برای استقرار مکتب. دوره‌ی دوم، بیست و پنج سال سکوت در برابر جبهه‌های داخلی مخالف، برای وحدت. دوره‌ی سوم، پنج سال حکومت برای استقرار عدالت.

شما نقش علی را در بیست و سه سال مبارزه برای استقرار مکتب اعتقادی اسلام می‌شناسید. در جبهه‌های جنگ، قاطعیت علی و پیش‌تازی علی و مجری بودن علی را در برابر احکام فرماندهی شخص پیغمبر، از احد، از حنین، از بدر، از خندق، و از همه‌ی صحنه‌های جنگ او شنیده‌اید و ضربه‌های او را که بعداً دشمن در داخل اسلام انتقامش را از خود علی و خاندانش گرفت، می‌شناسید.

در خندق، برابر ابوسفیان و باندش ضربه‌ای زد که پیغمبر این ضربه‌ی عجیب و درست و عمیق را این چنین ارزیابی می‌کند و می‌گوید: «این تنها ضربه‌ی علی، از عبادت جن و انس بیش‌تر می‌ارزد.»

این ارزیابی کاملاً درست و منطقی است. زیرا که عبادت مردم هر دو جهان، برای تک تک افراد ارزش دارد. اما این ضربه است که سرنوشت یک نهضت و سرنوشت انسان را تغییر می‌دهد و از این روست که اسلام جهاد، بیش‌تر از اسلام عبادت هر دو جهان ارزش دارد.

پس از دوره‌ی بیست و سه سال مبارزه برای مکتب، دوره‌ی سکوتش آغاز می‌شود. دوره‌ای که نمی‌خواهد بیعت کند. دوره‌ای که می‌بیند حق او و خانواده‌ی او را و بزرگ‌تر از این‌ها، حق توده‌های مردم را که به خاطر عدالت به اسلام روی آورده‌اند، این جناح‌های داخلی دارند پای‌مال می‌کنند. باندها نیرومند و قوی است. قوی‌ترین باندی که در تاریخ کاملاً مشخص است، باند کوچکی است که گرچه از نظر تعداد شماره اندک است، از نظر کیفیت، بسیار نیرومند است و رهبری این باند را ابوبکر بر عهده دارد. سعد ابن ابی وقاص، عثمان، طلحه، زبیر و عبدالرحمن بن عوف، اعضای این باندند. این پنج نفر، در اولین سال بعثت پیغمبر که اسلام ظهور خودش را اعلام می‌کند، همراه ابوبکر مسلمان می‌شوند. در کتاب سیره‌ی ابن هشام، که مسلمانان اولیه را به ترتیب اسلام آوردنشان ذکر کرده است، تصریح شده که به فرمان ابوبکر، پنج نفر دیگر وارد اسلام شدند و این پنج نفر که با هم و یک جا به توصیه‌ی ابوبکر اسلام آوردند، همان پنج نفر فوق‌الذکرند.

بیست و سه سال بر این گروه می‌گذرد. پیغمبر می‌رود. ده سال ابوبکر نیز می‌گذرد. ده سال حکومت عمر نیز به پایان می‌رسد و عمر در آخرین لحظات مرگش، شورایی را برمی‌گزیند که خلیفه را انتخاب کنند. اعضای این شورا را نگاه می‌کنیم. به غیر از علی که برای توجیه آن انتخابات واردش کردند، بقیه، بی‌کم و کاست، همان پنج نفرند که به توصیه‌ی ابوبکر، با هم وارد اسلام شدند.





از این باند که تنها علی بر آنها تحمیل شده است، عثمان که جزء همان پنج نفر است، سر در می آورد.

تک تک اعضای این باند، تا وقتی زنده بودند، بدون استثناء، در برابر علی بودند. در داخل حزب الله اسلام، یک جناح ضد علی بودند. به طوری که در زمان سکوت علی که عثمان و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف رفته اند و طلحه و زبیر و سعد مانده اند. طلحه و زبیر در جنگ جمل با علی می جنگند و از بین می روند و تنها باقی مانده ی این باند، سعد بن ابی وقاص، که از شخصیت های بزرگ و نامی حکومت اسلامی و از فاتحین بزرگ تاریخ است و برای عمر شمشیرهای بسیار کشیده و ایران را فتح نموده است و در زمان عمر بزرگ ترین پست های نظامی را داشته است، در زمان علی کنار می کشد، اعتصاب می کند، خانه نشین می شود و مبارزه ی منفی را شروع می کند. یکی از این باند باقی مانده است و بقیه، همه، رفته اند. بنی امیه و معاویه در شام هیاهو راه انداخته اند که علی به زور بر مردم مدینه حکومت می کند و انتخاباتش قلابی و به زور شمشیر بوده است. انقلابیون مصر و بصره برای کشتن عثمان حمله کرده اند و به زور شمشیر آنها علی روی کار آمده است، نه به رأی مهاجرین و انصار.

بعد نماینده ی معاویه به مدینه می آید و از سعد می پرسد که آیا راست است که شما به زور به علی رأی داده اید؟ و علی واقعاً رأی نیاورده؟ سعد که خود جزء مخالفین و دشمنان بنی امیه است و در طول بیست و سه سال زمان پیغمبر، در جبهه های جنگ مبارزات بزرگی نموده و در زمان ابوبکر و عمر بزرگ ترین شمشیرها را به نفع اسلام زده و شخصیت بزرگ و نامی اسلام است، اما چون تنها عضو باقی مانده از آن باند ضد علی است، و اگر جواب درست بدهد به نفع علی که هم صف او است تمام می شود و به ضرر دشمن مشترکشان که معاویه است، بنابراین به جای پاسخ، سکوت می کند. سکوتی که بدتر از هر تصریحی است. سکوتی که می داند به ضرر علی و به ضرر اسلام و به نفع دشمن مشترکشان است. اما کینه جوئی های شخصی و باندبازی ها و غرض ورزی ها کار را به جایی می رساند که سعد بن ابی وقاص، فاتح بزرگ اسلام و کسی که آن همه خدمات برای قدرت اسلامی کرده و در زمان پیغمبر آن همه شمشیرهای ثمربخش زده، آلت دست دشمن مشترک اسلام، علیه علی می شود.

این مسائل است که همیشه زنده است و چه دردناک است وقتی می بینیم اشخاص پاک و درست و سالم، به خاطر غرض ورزی نسبت به یک فردی که با او هم عقیده هستند، آلت اجرای افتخاری دشمن می شوند. این ها مأمورین آماتورند. حرفه ای نیستند. بی پول و مزد و ملت برای دشمن خدمت می کنند و خدمات های بزرگ را این ها می کنند. زیرا که این ها موجه و پاکند و واقعاً وابسته نیستند.





دوره‌ی بیست و سه ساله‌ی مبارزه برای مکتب تمام می‌شود. دوره‌ای می‌رسد که ناگهان علی می‌بیند که اگر علیه این جناحی که به نام مصلحت اسلام موقعیتی را ساخته‌اند تا خودشان جلو بیافتند و روی کار بیایند و علی را عقب برانند و حقش را پای‌مال کنند، برخیزد و در برابرشان بایستد، در داخل مدینه، بعد از پیغمبر انفجار ایجاد می‌شود. اختلاف و کشمکش در میان بزرگ‌ترین شخصیت‌های اسلامی، به‌ترین عامل تحریک قبایل و همچنین تحریک امپراتوری‌های روم و ایران بود. زیرا وقتی آن‌ها می‌دیدند مدینه، یعنی مرکز این انقلاب بزرگ، از درون متلاشی شده است، از خارج به سادگی می‌توانستند با یک ضربه نابودش کنند. آن چنان که گویی چنین نهضتی در تاریخ نبوده است.

راه دومی که در پیش پای علی وجود داشت، این بود که غرض‌ورزی‌های جناح داخلی و فرصت‌طلبی جناح سیاسی مخالف خودش را تحمل کند. متأسفانه جناح داخلی در درون اسلام خانه کرده و به نام اسلام در دنیا مشهور شده و نیروهای اسلامی در قبضه‌ی قدرت این‌ها است و بزرگ‌ترین شخصیت‌ها و قهرمانان اسلامی، مثل ابوعبیده‌ی جراح، سعد بن ابی وقاص، خالد بن ولید، جزء این‌ها هستند و باند علی را افرادی نظیر میثم تمار خرما فروش و سلمان فارسی که بیگانه‌ای از ایران است و ابوذر غفاری که نه اهل مدینه است و نه اهل مکه و از صحرا آمده است و بلال که یک برده‌ی غریب حبشی است و هیچ‌کدامشان در آن‌جا نفوذی ندارند، تشکیل می‌دهند و تمام سرمایه‌های این‌ها انسانیت، تقوی، معنویت، و فداکاری‌شان به خاطر اسلام است و هیچ‌گونه پایگاه اشرافی و خانوادگی ندارند. کسانی که در جامعه نفوذ دارند، دستشان در دست باند مخالف علی است و در به‌ترین فرصت و با به‌ترین شعار، که مصلحت وحدت اسلامی اس، خودشان دارند روی کار می‌آیند.

علی به خاطر وحدت اسلام، حکومت آن‌ها را تحمل کرد و سکوت نمود. در این بیست و پنج سال، قهرمانی که همواره شمشیرش در صحنه‌های نبرد دشمن را درو می‌کرد و بازویی که یک ضربه‌اش به اندازه‌ی عبادت ثقلین ارزش داشت، باید ساکت باشد و حرکت نکند. حتی ببیند بر خانه‌اش حمله برده‌اند و به همسرش اهانت نموده‌اند و باز سکوت کند. سکوتی که خودش در یک جمله‌ی بسیار دقیق بیان می‌کند و می‌گوید: «همچون خاک در چشمم و همچون خار در حلقومم، بیست و پنج سال ماندم.»

و بعد، فصل سوم، پنج سال حکومت برای عدالت.

خودش از همان اول اعلام کرد و گفت من دیگر از این حکومت و امارت بر شما بی‌زارم. اما فکر کرده‌ام که این قدرت را به دست گیرم شاید بتوانم حقی را از این حق‌هایی که به زانو فرو افتاده‌اند، بر پای دارم و یا باطلی را، از این باطل‌هایی که بر پای ایستاده‌اند، از پای دراندازم. این اعلام فصل سوم زندگی علی است.





در این دوره، باز حرف‌های دیگر و شعارهای دیگر و تجلی ارزش‌های تازه‌ای از این وجودی که معجزه‌ی خلقت است، مطرح می‌گردد.

در زمانی که پست‌ها همه قسمت شده و پست‌های آب و نان دار، از قبیل حکومت بر امپراتوری ایران، حکومت بر امپراتوری روم، حکومت بر مصر به دست بنی‌امیه و قوم و خویش‌های عثمان و اصحاب کبار افتاده است، علی آمده است یک‌مرتبه می‌خواهد این پست‌ها را از دست این شخصیت‌هایی که در این بیست و پنج سال ریشه در اعماق فرو برده‌اند و به نام دین و جهاد و شمشیر الله همه را رام کرده‌اند و در قبضه‌ی خود درآورده‌اند، بگیرد. در دوره‌ای که آوازه‌ی بخشش‌های عثمان و معاویه گوش همه‌ی سخاوتمندان جهان را کر کرده است، در چنین دوره‌ای، علی عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دهد که تکان‌دهنده است. باور کردنی نیست. غیر قابل تحمل است.

طلحه و زبیر کی‌ها بودند؟ زبیر، پسر صفیه، دختر عبدالطلب، پسر عم خود پیغمبر است. طلحه در اسلام طلحة الخیر است. این دو چهره همواره با پیغمبر و علی در چشم‌ها دیده می‌شدند و از چهره‌های برجسته و متنفذ و مقدس اسلام بودند. این دو، چهره‌هایی هستند که در همین شورای عمر، خودشان در برابر علی و عثمان کاندیدای خلافت هستند. حالا علی آمده و این دو می‌دانند که علی پول زور به کسی نمی‌دهد و به خاطر مصلحت باج نمی‌دهد. می‌گویند که ما طلحة الخیریم و زبیریم و کسانی هستیم که بزرگ‌ترین ستایش‌ها را از زبان پیغمبر، درباره‌ی ما مردن نشیده‌اند و در دوره‌ی خلفای ثلاثه، بزرگ‌ترین شخصیت را در جامعه‌ی اسلامی داشته‌ایم و از رهبرانیم و حتی خودمان پیش از عثمان و علی کاندیدای خلافت اسلامی بوده‌ایم. حالا خلافت نمی‌خواهیم. لااقل استان‌داری دو تا شهر را به ما بده! علی چراغ را پف می‌کند و همین جواب این‌ها است. نه از این مقدس‌بازی‌هایی که الان بعضی‌ها دارند درمی‌آورند.

در یکی از کارخانه‌ها ریحان کاشته بودند. کارگری می‌گفت: مسؤول آنجا خیلی آدم مقدس و مؤمنی است. بعضی از بچه‌های کارگرها که می‌رفتند یک کمی از آن ریحان‌ها جمع کنند و با نان بخورند، آن آقا می‌رفت و ریحان‌ها را از دست بچه‌های چنگ می‌زد و می‌گرفت و داد می‌زد که این‌ها مال شما نیست. مال من هم نیست. مال بیت‌المال است!

این‌ها صندوق نسوز سرمایه‌داری و ظلم هستند. این جور مقدس‌ها که در خدمت نامقدسین درمی‌آیند و تقدس‌بازی راه می‌اندازند، صندوق نسوز آن‌ها می‌شوند.

علی مقدس‌بازی راه نمی‌اندازد. وقتی چراغ را خاموش می‌کند، می‌گوید که ما می‌توانیم بدون این که چراغ داشته باشیم در تاریکی صحبت کنیم.





نمی‌خواهد از این خشکه مقدس بازی‌ها دریاورد. بل که این جواب طلحه و زبیر است تا آن‌ها و همه‌ی قدرت‌مندها و غارت‌گرهایی که از سفره‌ی باز و پر از سخاوت عثمان لبریز ثروت و قدرت شده‌اند، بفهمند که آن دوره به سر رسیده است. طلحه و زبیر دیگر می‌فهمیدند که آنجا چه خبر است و پیغام به چه کسانی است.

علی درباره‌ی خلیفه‌ی پیش از خودش می‌گوید این سومی، درست مثل حیوانی که از بس خورده پهلو برآورده، جولان‌گاه رسالتش در زندگی رفت و آمد بین آخور و مزبلش بود.

عثمان مظهر همه‌ی کسانی بود که همدست و همدستان او خلافت اسلامی و حکومت الله و جهاد در راه خدا را در جهان تعهد داشتند.

اکنون علی آمده است و به همه‌ی این‌هایی که سیر و پر چریده‌اند و بزرگ‌ترین قدرت‌ها را دارند اعلام می‌کند که پول‌هایی را که این‌ها از مردم خورده‌اند، اگر حتی ذره‌ایش به قبایله‌ی زن‌هایشان رفته باشد، پس می‌گیرم.

پنج سال مبارزه‌ی علی برای تحقق عدالت است. زیرا که در این‌جا شرک نیست تا برای مکتب مبارزه شود و منافق و رند و خرمقدس است که علی باید با این‌ها در جمل و صفین و نهروان بجنگد و در جمل، از همه مشکل‌تر.

در صفین، قیافه‌های شناخته شده و پلید بنی‌امیه هستند که با علی می‌جنگند و در نهروان قیافه‌های ناشناخته‌ی مقدس مآب مؤمن. اما در جمل کیست؟ عایشه، ام‌المؤمنین است و طلحة‌الخير و زبیر، نواده‌ی عبدالمطلب، یعنی بزرگ‌ترین شخصیت‌های اسلامی.

این مبارزه غیر قابل تحمل است. تکان دهنده است. حتی برای پیرو علی که همراه او به جنگ آمده است. یکی از سربازان علی به عنوان اعتراض به او می‌گوید که اگر تو نصیحت کردی و آن‌ها را به صلح دعوت نمودی و زیر بار نرفتند، چه کار می‌کنی؟ علی پاسخ می‌دهد که با آن‌ها می‌جنگم. سرباز با تعجب می‌پرسد حتی با ام‌المؤمنین و طلحه و زبیر می‌جنگی؟ مگر ممکن است که این‌ها بر باطل باشند؟

علی در این‌جا جمله‌ای دارد که طه حسین می‌گوید در زبان بشر از وقتی که سخن گفتن پدید آمده است، جمله‌ای به این عظمت به وجود نیامده است. و آن جمله این است که می‌گوید: «تو حق را به مرد می‌سنجی، یا مرد را به حق؟» حقیقت را از روی شخصیت‌ها تشخیص می‌دهی و یا شخصیت‌ها را از روی حقیقت؟





«حق» برای خودش ملاکی دارد که آن، شخصیت‌ها نیستند، پارسایان نیستند، و برای تشخیص باید به آن ملاک‌ها برگشت و شخصیت‌ها را با آن سنجید.

در نهروان یکی از دشمنان در صف مخالف با صدای ملیح و رقت‌آور و بسیار اثر بخشی قرآن می‌خوانده است. این صدای قرآن روی پیروان علی تأثیر می‌گذارد و یکی از آن‌ها به علی می‌گوید که چگونه این‌ها می‌توانند بر باطل باشند؟ کسی که با این حال دارد دعا می‌خواند و تلاوت قرآن می‌کند؟ علی می‌گوید که فردا به تو نشان خواهم داد. فردا جنگ آغاز می‌شود و همه‌ی این مقدسین از بین می‌روند و علی همان کسی را که دیروز تحت تأثیر قرار گرفته بود، صدا می‌زند و نیزه‌اش را در لجن فرو می‌برد و یک هیکل مقدس‌مآب را بیرون می‌آورد و می‌گوید: «این است سرنوشت کسی که دیروز تو را تحت تأثیر قرار داد و فردایش بدتر است.»

حقیقت ملاک دارد. نباید گول این چیزها را خورد. در همین جا است که عدالت آن‌چنان سخت است.

می‌بینیم که علی در هر سه نقشش به صورت قهرمان مطلق است. مطلق برای مکتب، هیچ کس نتوانست نقش او را، حتی مشابه و معادل او، در آن بیست و سه سال داشته باشد.

مطلب برای تحمل، هیچ کس نتوانست بیست و پنج سال سکوت را تحمل کند. نه از معاندین و نه از مخالفین و نه از دوستان خودش، حتی ابودر، نتوانست تحمل کند و فریاد زد.

و مطلق در عدالت سخت، که نه تنها بر مخالف و نه تنها بر آن چریده‌های مزرعه‌ی سبر عثمان، بل که بر برادرش نیز قابل تحمل نبود.

عمر را به همه‌ی عدالتش! گاه می‌بینیم که چگونه معاویه را به مصلحت بر شام مسلط می‌کند. آن چنان که ابوبکر، خالد ابن ولید را بعد از آن جنایت، باز به مصلحت بخشید. اما علی مصلحت نمی‌فهمد که چیست.

این روح، روحی که مصلحت را بداند که چیست، نیست. حقیقت یک علی، تنها انسانی است که برای اولین بار به حکومت رسیده و علیه حکومتی که خودش زمام آن را به دست گرفته است، به خاطر عدالت، شورش می‌کند. هنوز درست روی کار نیامده و هنوز بر خود مدینه مسلط نیست که معاویه را - کسی که عمر نمی‌تواند بردارد و به او باج می‌دهد و می‌گوید لقمه‌ی شام برای حلقوم فرزندان ابوسفیان باشد - برمی‌دارد و عزلش را می‌نویسد. همه می‌دانند که معاویه به این عزل گوش نمی‌دهد و همین موضوع را بهانه خواهد کرد و جنگ را شروع می‌نماید. و همه می‌دانند که جنگ علی و معاویه، جنگ شیعیان شبه روشن‌فکر





سست عنصر است با خشن‌های متعصب سازمان‌دیده، و شکست از آن جناح علی است. اما علی می‌گوید که اگر من این کار را نکنم و یک لحظه بر بقای معاویه صبر کنم، در جنایت و فساد و ظلمی که معاویه در آن لحظه انجام خواهد داد، با او شریکم و من نیز مسؤل خواهم بود. و به قیمت نابودی همه چیز من، چنین مسؤلیتی را به عهده نمی‌گیرم.

علی مردی است که بیست و سه سال برای ایمان و ایجاد یک هدف و یک عقیده در جامعه‌اش مبارزه کرده است. بیست و پنج سال تحمل کرده است. خودخواهی‌ها و نقشه‌ها و خودپرستی‌های هم‌گامان و هم‌صفاها و هم‌یارانش را برای وحدت اسلام در برابر دشمن مشترک، تحمل نموده است و سکوت کرده است و پنج سال به خاطر تحقق عدالت و گرفتن انتقام مظلوم از ظالم، و استقرار حق مردم و نابود کردن باطل حکومت کرده است.

علی، میثم خرما فروش را که خرماهای خوب را از بد سوا کرده و به دو قیمت مختلف می‌فروخت، می‌بیند و برآشفته به گو می‌گوید چرا بندگان خدا را تقسیم می‌کنی؟! و با دست‌هایش خرماهای بد و خوب را مخلوط می‌کند و می‌گوید که همه را با یک قیمت میانگین بفروش. یعنی تساوی در مصرف. اساس عدالت در همه‌ی مکتب‌های عدالت‌خواه جهان.

بیست و سه سال مبارزه برای مکتب، ایمان، عقیده، بیست و پنج سال تحمل ناملایمات و خودخواهی‌های افراد برای حفظ وحدت مسلمین در برابر دشمن بیگانه و پنج سال حکومت برای استقرار عدالت در میان توده‌ی مردم.

این است که امروز، روشن‌فکر جامعه‌ی اسلامی، از هر مذهب و مکتب که باشد، همین قدر که آزاده و آزادی‌خواه و ضد استعمار و استبداد و ضد تبعیض باشد، به علی نیازمند است. زیرا که امروز جامعه‌ی اسلامی ایمانش را از دست داده، هدفش را از دست داده، جوشش اعتقادی در میان اندیشه‌هایش مرده و بنابراین به مکتب نیازمند است.

جامعه‌ی اسلامی به یک آتش فکری انقلابی احتیاج دارد، به «مکتب» و جامعه‌ی اسلامی. در برابر استعمار به «وحدت» احتیاج دارد و توده‌های مسلمان در نظام تبعیض، به «عدالت».

این است که:

به «علی»

احتیاج دارد.





از خوانندگان گرامی به خاطر بروز خطاهای تاپیی ناخواسته، پوزش می‌طلبم.
طه کامکار





کتاب چه نیازی به علی هست؟ اثر معلم شهید دکتر علی شریعتی

وبسایت معلم شهید دکتر علی شریعتی [Http://Shariati.Nimeharf.Com](http://Shariati.Nimeharf.Com)

تایپ توسط طه کامیار

تهیه توسط انی کاظمی

نشر الکترونیکی توسط وبسایت دکتر علی شریعتی

